

ایجاب می‌کند که مدرنیزاسیون در رأس هدف‌های ملی کشور قرار گیرد و سیاست‌های خرد و کلان داخلی و خارجی چین حول این هدف ساماندهی شوند.

### نسل جدید رهبران و سیاست خارجی چین در دوره اصلاحات

قبل از بررسی ویژگی‌های سیاست خارجی چین در دوره اصلاحات اشاره‌ای گذرا به تغییرات اساسی در ماهیت و شخصیت رهبران چین در دوره بعد از مانو مفید است. برای این منظور مقایسه رهبران چین در کنگره‌های دوازدهم (سال ۱۹۸۲) و پانزدهم (سال ۱۹۹۷) که نقطه اوج این تغییرات بود می‌تواند تا حدودی راهگشا باشد.

این مقایسه نشان می‌دهد که در دوره اصلاحات، رهبران دانایی محور، آشنا به امور بین‌المللی و برخوردار از نگرش‌های جدید به تدریج جای رهبران انقلابی، سنتی و ایدئولوژیک را گرفتند. به عبارت دیگر در دوره گذار از نسل‌های اول (مانو) و دوم (دنگ شیائوپینگ) به نسل سوم (جیانگ زمین) توجه به دانش و تخصص به طور روزافزون افزایش یافت؛ به طوری که در میان رهبران نسل سوم دیدگاه‌های فنی و تکنیکی بر گرایش‌های استراتژیک و انقلابی رهبران نسل اول و دوم تفوق یافت. "لونیگ" (Luning)، محقق چینی که تغییرات اساسی در رهبری چین در دهه ۱۹۹۰ را مورد بررسی قرار داده، اظهار می‌دارد ظهور جیانگ زمین، لی‌پنگ و جوروونگ جی در قلب قدرت سیاسی چین، بیانگر یک تغییر اساسی در رهبران سیاسی چین از نسل سیاست‌مداران انقلابی به نسل سیاست‌مداران تکنوکرات بود.

### راهبرد حسابگرانه امنیتی در سیاست خارجی

چنانچه ذکر شد بنا به دلایل تاریخی چین همیشه در معرض تجاوز همسایگان و کشورهای خارجی‌ها بوده است که به طمع چپاول منابع فراوان این کشور بارها سرزمین پهناور چین را در معرض اشغال و تاخت و تاز قرار داده‌اند. به همین دلیل مسأله امنیت و دفاع در مقابل تهاجم و نفوذ خارجی‌ان همیشه یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی حکومت‌های چین بوده است.

این نگرش تاریخی به چین نشان می‌دهد که چرا حفظ نظم داخلی، تضمین توانایی‌های دفاعی در مقابل تهاجمات و تجاوزات خارجی و نفوذ در مناطق و کشورهای پیرامون از موضوعات مهم امنیتی مورد توجه حکومت‌های چین در طول تاریخ به شمار می‌رود. لذا مهمترین ویژگی رهیافت جدید چین در سیاست خارجی در دوره اصلاحات، اتخاذ یک راهبرد سیاسی مصلحت‌اندیشانه غیر ایدئولوژیک با گرایش به رشد و

### رهبران پکن به این نتیجه رسیدند که شرایط ژئوپلیتیک چین و چگونگی اوضاع بین‌المللی ایجاب می‌کند که مدرنیزاسیون در رأس هدف‌های ملی کشور قرار گیرد

توسعه اقتصادی از طریق حفظ و گسترش روابط سیاسی و بین‌المللی با همه کشورهای جهان به خصوص قدرت‌های بزرگ است. در سال ۱۹۷۸ یعنی شروع دوره اصلاحات در چین این کشور با ۱۱۳ کشور جهان دارای روابط سیاسی و دیپلماتیک بود. در سال ۱۹۹۹ تعداد کشورهایی که با چین روابط سیاسی داشتند به ۱۶۱ کشور رسید که نشانگر ۴۲ درصد رشد است. در دهه ۱۹۷۰ چین به عضویت ۲۱ سازمان بین‌المللی دولتی و ۷۱ سازمان بین‌المللی غیردولتی درآمد. این تعداد در سال ۱۹۹۷ به ترتیب به ۵۲ و ۱۱۶۳ سازمان افزایش یافت. در سال ۱۹۷۸ (شروع دوره اصلاحات) تجارت خارجی تنها ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی چین را تشکیل می‌داد، در حالی که تا سال ۱۹۹۵ این نسبت به ۴۰/۴ درصد افزایش یافت.

دومین ویژگی مهم رهیافت حسابگرانه چین در دوره اصلاحات، خودداری از توسل به زور (تا سرحد ممکن) بر ضد محیط پیرامون و کشورهای دورتر و در عین حال تلاش برای ارتقاء کیفی و نوسازی نیروهای مسلح کشور بود.

بالاخره سومین ویژگی رویکرد جدید سیاست خارجی چین، توسعه مشارکت در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مورد علاقه چین و همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه در جهت حل مشکلات مشترک منطقه‌ای و بین‌المللی بود.

عوامل فوق مجموعه تشکیل‌دهنده استراتژی "وضعیت قوی" است که رهبران چین به طور سنتی در پی آن بوده‌اند و در دوره جدید (دوره اصلاحات) تحقق آن را از طریق نوسازی و مدرنیزاسیون بنگاه‌های اقتصادی داخلی و نیروهای مسلح کشور ممکن می‌دانند.

### مدرنیزاسیون، استراتژی جدید چین برای تأمین امنیت ملی

بیشتر صاحب‌نظران مسائل چین بر این باورند که نوسازی یا مدرنیزاسیون، استراتژی ملی رهبران جدید این کشور برای دستیابی به امنیت ملی چین و حفاظت از آن است. این نوسازی به خصوص شامل نیروهای مسلح کشور نیز می‌شود. استراتژیست‌های جدید چین دریافته‌اند که تلاش برای نوسازی ارتش چین در سایه پیشرفت و توسعه قابلیت‌های اقتصادی، فنی و علمی نتیجه‌بخش خواهد بود. این رویکرد بخش مهمی از استراتژی حسابگرانه چین در نوسازی زیرساخت‌های اقتصادی کشور را شامل می‌شود. در دو دهه اخیر، نوسازی در محیط امنیتی چین افزایش پرشتابی به خود گرفته و تغییر و تحولات مهمی را در راهبرد امنیتی کشور ایجاد کرده است. این روند، تطبیق استراتژی محاسبه‌گرایانه امنیتی با جهت‌گیری‌هایی در قالب رشد اقتصادی، توسعه روابط خارجی، خودداری از استفاده از زور در مناسبات با همسایگان، ایجاد ارتش مدرن و نفوذ در جامعه بین‌المللی را موجب شده است. هدف اصلی تمامی این رویکردها حفظ و حراست از مرکزیت منطقه‌ای چین و نفوذ در میان قدرت‌های بزرگ به عنوان عواملی برای تضمین نظم منطقه‌ای و جلوگیری و مقابله با تجاوزات خارجی و پیشگیری از ناآرامی‌های اجتماعی داخلی است. به عبارت دیگر از دید رهبران جدید چین توانایی مقابله با تهدیدات خارجی به عنوان یک هدف درازمدت ملی در گرو نظم، امنیت و رفاه داخلی است. این مهم نیز از طریق توسعه و پیشرفت اقتصادی در سایه تعامل و دوستی هر چه بیشتر با تمامی کشورهای جهان قابل دسترسی است. ولی سوآلی که در این میان مطرح است این است که آیا رهبران چین به مسأله وابستگی متقابل جهانی به عنوان یک وسیله برای تحقق برنامه مدرنیزاسیون چین نگاه می‌کنند یا اینکه این وابستگی متقابل جهانی را به عنوان یک هدف با ارزش ارجح می‌نهند.

"مایکل سواين"، یکی از صاحب‌نظران مسایل چین، معتقد است که پکن چه بسا بنا به ملاحظات تاکتیکی وارد روابط تعهدآور بین‌المللی شده باشد، ولی این درگیر شدن در مناسبات بین‌المللی به مثابه شیب تند و لغزنده‌ای است که خروج از آن برای چین هزینه‌های زیادی در بر خواهد داشت. به گفته پکن اعلام کرده است رشد اقتصاد داخلی هدف اصلی و عمده کشور است (صرف نظر از مسأله تایوان که جایگاه ویژه‌ای در امنیت ملی چین دارد). مضمون سیاست خارجی چین نیز عمدتاً در انطباق با فضای مناسب بین‌المللی برای تحقق این هدف است. در واقع ملاک موفقیت یا عدم موفقیت



در سیاست خارجی، چگونگی تأمین اهداف داخلی است. بنابراین در استراتژی ملی جدید چین، اقتصاد حرف اول را می‌زند. مگر زمانی که بحث امنیت به خصوص در رابطه با مسائل مهمی نظیر تایوان در تضاد با منافع اقتصادی قرار گیرد.

پکن برای پیشبرد اقتدار خود به عنوان پیش شرط تحقق امنیت ملی به بازارها، سرمایه‌ها و علوم و فن‌آوری پیشرفته نیاز دارد. برای تأمین این نیازها نیز حفظ نظم داخلی یک اصل است. یعنی چین باید ضمن حفظ نظم داخلی رفاه را در داخل کشور ارتقاء و نفوذ استراتژیک خود را در محیط پیرامون حفظ و گسترش دهد. خلاصه آنکه رهبران اصلاح طلب پکن به منظور تأمین هدف درازمدت اصلی ملی کشور، که ارتقاء وزن و جایگاه و میزان تأثیرگذاری چین بر جامعه بین‌المللی است، استراتژی نوسازی صنعت و اقتصاد کشور از طریق جهان‌گرایی را در رأس اولویت‌های سیاست‌گذاری ملی قرار داده‌اند.

#### محورهای اصلی سیاست اصلاحات در چین

دو گفته منسوب به دنگ شیائوپینگ معمار سیاست اصلاحات چین در اوایل دوره اصلاحات تا حدودی رویکرد نسل بعد از مائو را در خصوص اهداف، برنامه‌ها و سیاست‌های آینده پکن نشان می‌دهند. دنگ گفته بود: "چین به دنبال تحقق سوسیالیسم به سبک چینی است". از این گفته نوعی مفارعت از قید و بندهای ایدئولوژیک دوره چین انقلابی و توجه بیشتر به ناسیونالیسم چینی مستفاد می‌شود. و گفته دیگر دنگ: "زنگ گریه مهم نیست. مهم آن است که بتواند موش را خوب شکار کند." این جمله نیز یادآور تز معروف لنین است که هدف وسیله را توجیه می‌کند. از آنجا که هدف مرحله‌ای رهبران جدید چین نوسازی صنعت و اقتصاد کشور اعلام شده بود، رسیدن به این هدف از هر طریق ممکن مورد پذیرش رهبران پکن قرار گرفت. در عین حال نخبگان سیاسی جدید کشور به درستی دریافته بودند که برای موفقیت سیاست اصلاحات با هدف نوسازی کشور باید چهار رویکرد مهم را در صدر برنامه‌های خود قرار دهند. این چهار رویکرد عبارت بودند از:

**تخصص‌یسا حرفه‌ای‌گری Professionalisation**  
**تکثرگرایی مشارکتی Corporate Pluralisation**  
**تمرکززدایی Decentralisation** جهانگرایی  
**Globalization**

۱. تخصص و مهارت در سیاست خارجی چین  
 توجه به تخصص و مهارت در نظام مدیریت سیاست

خارجی چین از سابقه‌ای طولانی برخوردار است. وزارت امور خارجه چین از میان کلیه وزارتخانه‌های این کشور از دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، زمانی که چوئن لای به عضوگیری در حزب کمونیست پرداخته بود، از یک روح و فرهنگ حرفه‌ای‌گری و متخصص‌پروری تبعیت می‌کرد و از این نظر منحصر به فرد بود. به طوری که بسیاری از اعضای وزارت خارجه در آن زمان فارغ التحصیلان غرب بودند. علاوه بر این سابقه تاریخی، وزارت امور خارجه چین در دوره اصلاحات از زمان دنگ شیائوپینگ و جیانگ زمین گام‌های سریع‌تری به سوی تخصصی‌شدن برداشت. هم‌زمان کوشید کارکنان خود را از سایر وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی متمایز کند. جوانانی که برای کار در بخش خارجی انتخاب می‌شدند ترجیحاً می‌بایستی فارغ التحصیل کالج‌ها و دانشگاه‌های زبان خارجی بوده، دوره‌های مطالعات بین‌المللی را طی کرده باشند؛ از جمله بعضی از مقامات ارشد نظیر آنهایی که در ایالت کانتون (ایالتی که از سال‌ها قبل در زمینه تجارت و ارتباطات خارجی به خصوص با هنگ کنگ بسیار فعال و موفق بوده) مسئولیت داشتند، مدارک کارشناسی ارشد از کشورهای پیشرفته صنعتی اخذ کرده و یا دوره‌های آموزشی در خارج از کشور را پیموده بودند. خلاصه آنکه در دوره جدید اصلاحات، انتخاب رهبران دانایی محور به خصوص در حوزه و در ارتباط با مسائل خارجی، در دستور کار قرار گرفت. این روند در زمان رهبری "جیانگ زمین" به اوج خود رسید. به طوری که انتخاب رهبران از سطوح بالا تا پایین در این دوره بر مبنای اطلاعات و دانش تخصصی آنها، به عنوان پیش شرط

سپردن مسئولیت، در نظر گرفته شد. از آن تاریخ رهبران و مسئولان رده‌های مختلف تصمیم‌گیری کشور در تلاش دائم برای کسب دانش و اطلاعات برآمدند و کسب دانش‌های جدید زمینه تغییر در سیاست‌ها را فراهم آورد. در سپتامبر سال ۱۹۹۸ جیانگ زمین یک گروه از "مردان خردمند در سیاست خارجی" متشکل از حدود ۲۵ سفیر بازنشسته چینی را تشکیل داد که در باره مهمترین موضوعات مورد علاقه جیانگ (که در آن زمان دبیرکل حزب، رئیس جمهور و رئیس کمیسیون مرکزی نظامی بود) در سیاست خارجی مطالعه و تحقیق می‌کردند و نتیجه پژوهش‌های خود را به دبیرکل ارائه می‌دادند. وی همچنین بر مشاورین و محققان مستقر در شانگهای (یکی از قطب‌های اصلی اقتصادی در چین)، مشاورین شخصی، ایجاد گروه مردان خردمند در زمینه‌های مختلف، ارتباطات شخصی نزدیک با جامعه روشنفکران شانگهای و سایر منابع اطلاعاتی تأکید داشت. بدین ترتیب یک حوزه وسیع اطلاعاتی ایجاد شد که امکان می‌داد قبل از اتخاذ هر نوع تصمیم اطلاعات لازم در اختیار او قرار گیرد. بدین ترتیب اتکاء صرف جیانگ زمین به پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های بوروکرات‌های پکن تقلیل یافت.

این افزایش توجه به تخصص و مهارت‌های فنی در وزارت امور خارجه چین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. تبلور این امر را می‌توان در اعزام کارشناسان این وزارتخانه برای طی دوره‌های آموزشی در رشته‌های مربوط به امور بین‌المللی در سطح لیسانس و بالاتر و همینطور در ارتقاء مواد آموزشی و استادان و سخنرانان مسائل بین‌المللی نظیر آنچه در کالج امور خارجی (Foreign Affairs College) انجام می‌شد، مشاهده کرد. افزایش توجه به تخصص و حرفه‌ای‌گری در وزارت خارجه چین همچنین در تلاش‌های گسترده آن وزارتخانه برای جمع‌آوری و فرآوری اطلاعات مورد نیاز آن سازمان از طریق کسب دانش و اطلاعات متخصصین خارجی قابل مشاهده است.

تأکید بر تخصص در وزارت خارجه چین همچنین در تغییرات ساختاری نظام تشکیلاتی آن وزارتخانه قابل توجه است. برای مثال ایجاد دپارتمان کنترل تسلیحات تحت نظارت (ShaZukang) و استخدام و به‌کارگیری متخصصان کنترل تسلیحات در آن بخش نه تنها به توان چانه‌زنی دیپلمات‌های چینی در صحنه بین‌المللی افزوده، بلکه در رقابت با بخش‌های نظامی و صنایع دفاعی، که علاقه و گرایش بیشتری به کاهش کنترل بر صدور تسلیحات دارند، وزن و قدرت بیشتری به دیپلمات‌های چینی داده است. به عبارت دیگر افزایش توجه به امر تخصص در

**مایکل سواين؛**  
**درگیر شدن در مناسبات**  
**بین المللی به مشابه شیب**  
**تند و لغزنده‌ای است که**  
**خروج از آن برای چین**  
**هزینه‌های زیادی در**  
**برخواهد داشت**



قابلیت‌هایی را برای کار در بانک جهانی ایجاد کرد. این اقدام در موارد زیادی با تضعیف و حتی برچیدن بعضی از نهادها و سازمان‌های سنتی حزب کمونیست (نظیر گروه کوچک تبلیغات دپارتمان مرکزی خارجی حزب) و جایگزینی آنها با نهاد‌های جدید مثل اداره اطلاعات دولتی همراه بود.

خلاصه آنکه تخصص و حرفه‌ای‌گری و تمایز بوروکراتیک نقش مهم و مؤثری در تحولات مربوط به روند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی چین و همچنین نحوه ورود چین به جامعه جهانی ایفا نموده است. نتیجه آنکه ارتقاء تخصص، ایجاد بوروکراسی پیچیده و افزایش و گسترش دانش و اطلاعات شرايطی را فراهم کرده است که در آن افزایش انگیزه برای کار و تلاش حربه مؤثرتری را در اختیار رهبران چین قرار داده است. این حربه به تدریج جای حربه سنتی یعنی تهدید به اخراج و تنبیه را گرفته است. البته اهرم اخیر کماکان در موارد خاص مورد استفاده مدیران و رؤسا قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر توجه بیشتر به نقش تخصص در سپردن مسئولیت‌ها به کارکنان باعث گسترش سیاست‌های ایجابی و تشویقی و ارتقاء انگیزه کار و تلاش به جای سیاست‌های سلبی و تهدید به تنبیه و اخراج گردیده است.

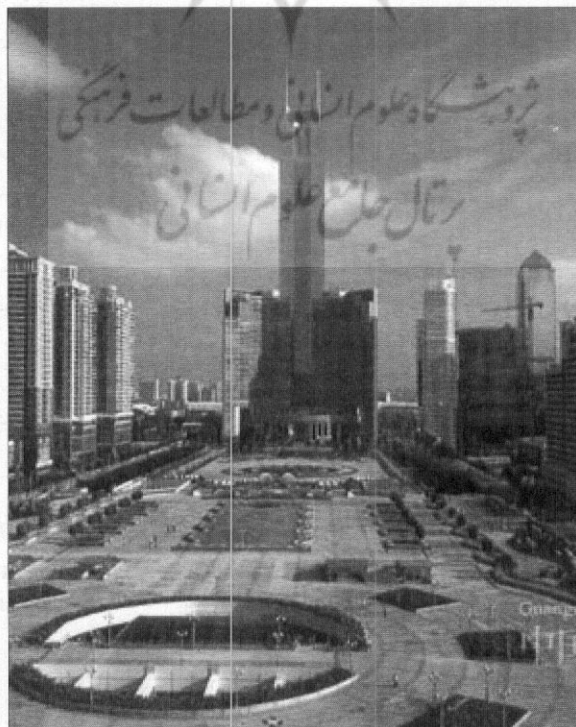
در یک جمع‌بندی از دوره گذر از رهبری دنگ شیائوپینگ به جیانگ‌زمن و تا به امروز می‌توان گفت که روند رهبری سیاست خارجی و امنیت ملی چین و تصمیم‌سازی در این دو حوزه اساسی از یک ماهیت عمودی، اقتدارگرایانه، شخصیت محور و نهایتاً ایدئولوژیک به یک هویت همه جانبه نگر، بوروکراتیک و اجماع محور تغییر جهت داده است. البته این ارزیابی بدین معنا نیست که نفوذ شخصی رهبران سطح بالای کشور و اتخاذ تصمیمات استراتژیک توسط آنان منتفی شده، بلکه کماکان تصمیمات استراتژیک و حساس به دست رهبران صورت می‌گیرد.

## ۲. تکثرگرایی مشارکتی در نظام تصمیم‌گیری (Corporate Pluralism)

منظور از روند تکثرگرایی مشارکتی در نظام تصمیم‌گیری چین از زمان شروع سیاست درهای باز و برنامه اصلاحات، افزایش مشارکت سازمان‌ها، گروه‌ها و اشخاص بیشتر و متنوع‌تر در فرایند تصمیم‌سازی در چین است. اگرچه تمایل برای مشارکت تعداد بیشتری از سازمان‌های رسمی و غیررسمی در روند

بین‌المللی غرب به مدرسه اقتصادی لندن (London School of Economics) اعزام کرد. وی تشخیص داده بود که در نتیجه سال‌ها جدایی و فاصله از اقتصاد غرب و انزوای چین از تعاملات سازنده بین‌المللی، عملاً در آن کشور مقام دولتی ارشدی که اقتصاد غرب و تجارت بین‌المللی را بشناسد وجود ندارد. تأسیس یک اداره در MOFTEC برای پیگیری روابط چین با مؤسسات چندجانبه بین‌المللی و اقدام شورای دولتی برای ایجاد گروه کوچک رهبری امورگات (GATT Leading Small Group) نیز در جهت پیشبرد همین سیاست پی گرفته شد. همچنین وزارت دارایی چین زمانی که این کشور در سال ۱۹۸۰ به بانک جهانی پیوست سازمان‌های داخلی و

## چین باید ضمن حفظ نظم داخلی رفاه را در داخل کشور ارتقاء و نفوذ استراتژیک خود را در محیط پیرامون حفظ و گسترش دهد



وزارت خارجه چین نقش مهمی در روند تصمیم‌گیری برای صدور محصولات و تسلیحات نظامی چین داشته است. برای مثال در مقررات مربوط به کنترل صادرات چین، که در اواخر دهه ۱۹۹۰ تصویب گردید، نقش و سهم مهمی به وزارت خارجه چین به خصوص در زمینه صدور تولیدات نظامی داده شد.

شایان ذکر است که افزایش توجه به امر تخصص و حرفه‌ای‌گری در دوره اصلاحات، که محور آن اطلاعات و تحقیق بود، تنها در وزارت خارجه چین مورد تأکید نبود، بلکه به تمامی بخش‌های اقتصادی، صنعتی، تجاری و بخصوص به وزارت همکاری‌های اقتصادی و تجارت خارجی چین یا Ministry of Foreign (Trade and Economic Cooperation - MOFTEC) نیز تسری یافت. بدین ترتیب این وزارتخانه نیز جایگاه خاص خود در روند تصمیم‌گیری کشور را یافته است. این روند از اوایل دهه ۱۹۹۰ یعنی زمانی که نسل سوم رهبران حزب کمونیست چین براریکه قدرت تکیه زدند شتاب زیادی به خود گرفت. در دوره رهبری جیانگ‌زمن، پیچیدگی روزافزون مسائل بین‌المللی چه در ابعاد نظامی و تسلیحاتی، فنی و چه در ابعاد اقتصادی، وی را بر آن داشت که با اتکاء بیشتر بر منابع خارجی از جمله متخصصان مراکز و مؤسسات تحقیقاتی، کارکنان اداری و مشاورین شخصی، قبل از اتخاذ هر نوع تصمیم مؤثر سیاسی و استراتژیک جوانب امر را به طور کامل ارزیابی کند.

چنانچه ذکر شد جنبه دیگر توجه به تخصص در سیاست خارجی چین به توسعه همکاری‌های اقتصادی و تجاری با جامعه بین‌المللی و رفتار آن کشور با سازمان‌های اقتصادی، توسعه‌ای، تجاری و مالی بین‌المللی ارتباط می‌یابد؛ نهادهایی همچون گات و سپس سازمان تجارت جهانی یا GATT، WTO، صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی در کنار مجامع مالی خصوصی بین‌المللی. این روند در دوره قبل از اصلاحات یعنی از اوایل دهه ۱۹۷۰ و زمانی که چین برای ورود به سازمان ملل متحد آماده می‌شد و از همین رو نیاز به تخصص برای ورود به این سازمان مهم بین‌المللی را در خود احساس می‌کرد، آغاز گردید. در سال‌های ۱۹۷۳، ۱۹۷۴ چون لای، نخست‌وزیر وقت چین، "لانگ یونگتا - Long yongta" که بعدها ریاست هیئت مذاکره‌کننده برای پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی را بر عهده گرفت را برای آشنا شدن و آموختن مسائل مربوط به اقتصاد



و پذیرش ابتکارات، ابداعات و پیشنهادات آن‌ها، بازیگران جدیدی را وارد نظام تصمیم‌گیری چین در دواير اقتصادی کرده است که به طور غیرمستقیم بر تصمیمات کلان سیاسی پکن تأثیر گذار می‌باشند. در این روند شماری از اختیارات وزارت امور خارجه چین به وزارت تجارت خارجی و همکاری‌های اقتصادی (MOFTEC) تفویض گردیده است.

سیاست تمرکززدایی همچنین در انتقال تصدّی‌گری اقتصادی دولت به جامعه و بخش خصوصی مشهود بوده است. اگرچه بعضی از صاحب‌نظران مسائل چین نظیر "ماکسیم پی"، محقق بنیاد کارنگی، اعتقادی به خصوصی‌سازی واقعی در چین ندارند و بر این باورند که این به اصطلاح بخش خصوصی رونق یافته همان شرکت‌ها و نهادهای دولتی هستند که در پوشش بخش خصوصی به فعالیت‌های اقتصادی مشغولند. به هر تقدیر سهم دولت از تولید ناخالص ملی از ۳۵ درصد در سال ۱۹۷۸ (شروع دوره اصلاحات) به حدود ۱۱ درصد تا سال ۱۹۹۵ رسید. البته این رقم تا سال ۱۹۹۹ مجدداً صعود کرد و به ۱۴ درصد افزایش یافت. به همین نسبت سهم هزینه‌های دولت (که در بودجه‌های فوق‌العاده منظور و توسط پکن کنترل می‌شد) از ۴۷/۴ درصد در سال ۱۹۷۸ به ۲۷/۱ درصد در سال ۱۹۹۶ رسید در حالی که هزینه‌های استان‌ها و مناطق دور از مرکز از ۵۲/۶ درصد به رقم ۷۲/۹ درصد در سال ۱۹۹۹ افزایش یافت.

با توجه به پیچیده‌تر و تخصصی‌تر شدن روند تصمیم‌گیری در سیاست‌های اقتصادی بین‌المللی، تمرکززدایی باید با سرعت و حدّت بیشتری پیگیری می‌شد. این اتفاق نیز در بحران مالی آسیا در سال‌های ۹۹-۱۹۹۷ به وقوع پیوست. در آن واقعه جورونگ‌جی، نخست‌وزیر چین، برای مدیریت بحران و کاهش تأثیرات مخرب آن بر اقتصاد چین کنترل شدیدی را بر تعاملات و سیاست‌های پولی، مالی کشور اعمال کرد. برخی از استان‌هایی که نقش مهمی در سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصاد خارجی چین داشتند (نظیر کانتون) با بهره‌گیری از بعضی سیاست‌ها و روش‌های ابداعی پولی و مالی و استفاده از اختیارات لازم برای تجارت مستقیم بخش خصوصی، ضمن رعایت نسبی مقررات دولت مرکزی، توانستند از آثار زیان‌بار این بحران بر حجم مبادلات تجاری خود با جامعه بین‌المللی جلوگیری نمایند. این سیاست‌های محلی بدون اخذ مجوزهای لازم از سازمان‌های دولتی ذریبط (MOFTEC) اتخاذ و به‌مورد اجرا گذاشته شده بود. معنای این سخن آن است که گرچه ممکن است دولت مرکزی با وضع قوانین و مقررات اختیارات دولت‌ها و سازمان‌های

اگرچه جایگاه افکار عمومی در نظام تصمیم‌گیری چین در مسائل مهم و حساس مربوط به سیاست خارجی و امنیت کشور نظیر روابط چین و ژاپن، مسائل مربوط به تایوان قابل مقایسه با کشورهای دارای نظام‌های دموکراتیک نیست، ولی مهم اینکه نقش و جایگاه افکار عمومی مردم چین در تصمیم‌گیری‌های مربوط به سیاست خارجی به‌طور روزافزونی در حال گسترش است.

خلاصه آنکه در دوره بعد از دنگ‌شیاو پینگ در کنار افزایش روزافزون پراگماتیسم در سیاست خارجی چین، رشد سریع بوروکراسی و تقویت نظام اجماعی در ساختار سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری حکومت این کشور را نیز شاهد هستیم.

### روند دوگانه تکثیرگرایی و نهادسازی در داخل، چین را به سوی سیاست‌های سازگار با عرف و هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی هدایت می‌کند

#### ۳. تمرکززدایی (Decentralization)

در دوران اصلاحات، که جهت آن بر اساس تخصص‌گرایی و تکثیرگرایی سامان یافته، تمرکززدایی از نظام مدیریتی و فرایند تصمیم‌گیری، ویژگی عمده دیگر تحولات مربوط به نظام سیاسی چین به خصوص در نهادها و بخش‌های مربوط به اقتصاد بین‌الملل این کشور به شمار می‌رود. این روند در سطوح بالای دیپلماسی و استراتژی امنیت ملی کشور تأثیرات کمتری بر جای گذاشته است. به عبارت دیگر رهبران طراز اول کشور به تکرار تصمیم‌گیری در بخش‌های مختلف اقتصادی، به خصوص در حوزه بین‌المللی چراغ سبز نشان داده‌اند، اما در بخش سیاسی، امنیتی و استراتژیک کماکان اختیار تصمیم‌گیری را برای خود حفظ نموده‌اند. تفویض اختیارات گسترده به زیرمجموعه‌های اقتصادی، به خصوص در استان‌ها و مناطق دور از مرکز

تصمیم‌سازی در سیاست‌های خرد و کلان کشور وجود دارد، ولی هم‌اکنون تنها سازمان‌های رسمی حضور مؤثری در این پروسه دارند. ضمن آنکه حتی سازمان‌های اخیر نیز در نهایت تابع تصمیم‌نخبگان و رهبران حکومتی هستند. البته به سهم خود بر این تصمیم‌ها اثر می‌گذارند. به بیان دیگر اگرچه تصمیمات نهایی توسط مقامات بالای کشور اتخاذ می‌شود ولی بر تعداد سازمان‌ها، شرکت‌ها و افراد اثرگذار در پروسه تصمیم‌سازی تا حد قابل ملاحظه‌ای افزوده شده و نوعی تکثیر در نظام تصمیم‌سازی کشور پدیدار گشته است. در حوزه سیاست خارجی در دوره اصلاحات نیز در مقایسه با گذشته، سیستم تصمیم‌گیری در مقابل نظرات کارشناسی بسیار بازرتر عمل می‌کند. نتیجه آن شده است که تعداد قابل ملاحظه و متنوعی از نظرات بخصوص در حوزه اقتصاد بین‌الملل (نظیر بحران مالی آسیا) به سمع و نظر مقامات بالای تصمیم‌گیرنده می‌رسد و تأثیرات لازم را بر تصمیم‌های آنها بر جای می‌گذارد. "جیل (GII)"، یکی از کارشناسان مسائل چین، در خصوص نقش این کشور در مسائل خلع سلاح می‌گوید روند دوگانه تکثیرگرایی و نهادسازی در داخل، چین را به سوی سیاست‌های سازگار با عرف و هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی هدایت می‌کند.

ایجاد گروه‌های هماهنگ‌کننده (Coordinating Groups) و یا گروه‌های کوچک هدایت‌کننده (Small Leading Groups) در سازمان‌ها و ارگان‌های مختلف، به خصوص در نهادهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی، و نقشی که این گروه‌ها در جمع‌آوری، تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی آراء و نظرات کارشناسی گوناگون و متنوع و ارائه آن به مقامات تصمیم‌گیر ایفاء می‌نمایند خود گویای متنوع‌تر شدن و تکثیر اجزاء و نهادهای تأثیرگذار (تکثیرگرایی بوروکراتیک) بر سیاست خارجی است. علاوه بر این بعضی از نهادهای مدنی، که البته تأثیر کمی بر ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دارند، نیز ایجاد شده‌اند که در کنار افزایش تأثیرگذاری افکار عمومی بر تصمیمات مربوط به سیاست خارجی و امنیتی، اثرات لازم را بر تصمیمات مقامات ذریبط بر جای می‌گذارند؛ نظیر نهادهای محیط زیستی که برای مثال می‌توانند بر نهادهای تصمیم‌گیر داخلی محیط زیست برای اجرای تعهدات بین‌المللی چین فشار آوردند و آنان را ملزم به اجرای تعهدات خود کنند. در زمینه عضویت چین در سازمان جهانی تجارت و آثار آن بر صنایع محلی و مسئولیت‌های دولت چین در این زمینه نیز نهادهای به نام مرکز تحقیقات شانگهای تأسیس شده است که این موضوع را بررسی نماید.



### نتیجه‌گیری

پیروی مروجین سیاست اصلاحات چین از چهار رویکرد فوق‌الاشعار یعنی تخصص‌گرایی، تکثرگرایی، تمرکززدایی و جهان‌گرایی آثار مهمی بر نحوه اداره و روند تصمیم‌گیری در نظام سیاسی و به خصوص سیاست خارجی چین در دوران بعد از مائو بر جای گذاشته است.

"قبواسمیت" و "روزن"، دو تن از صاحب‌نظران مسائل چین، در این میان، مهمترین موضوع را گسترده‌تر و پیچیده‌تر شدن عوامل داخلی مؤثر بر سیاست خارجی پکن می‌دانند. منشاء این تفسیر در این واقعیت نهفته است که تعداد اشخاص، نهادها و سازمان‌های مشارکت‌کننده در تصمیم‌گیری‌های مهم در مرکز (پکن) افزایش و به طور کلی فضای جامعه و سیستم‌ها و نهادهای محلی که در فعالیت‌ها و فرایند تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌نمایند تماماً از سال ۱۹۷۸ به بعد گسترش قابل ملاحظه‌ای یافته است. قدرت از تمرکز در بالا (هسته مرکزی حزب کمونیست) به پراکندگی و گسترش در سطوح پائین‌تر تقلیل یافته است.

بخشی از قدرت گسترده وزارت امور خارجه چین نیز بین سایر وزارتخانه‌ها به خصوص سازمان‌ها و وزارتخانه‌های اقتصادی توزیع گردیده است. خلاصه آنکه به جز بعضی مسائل استراتژیک نظیر مسأله تایوان، بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالیت‌های مربوط به تعامل چین با جهان از سیطره نفوذ و تأثیر مستقیم دولت مرکزی خارج شده است.

در مقابل نقش نهادهای اقتصادی، صنعتی، افکار عمومی و نهادهای مدنی در روند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی افزایش یافته است. بر این اساس می‌توان گفت که با ادامه سیاست اصلاحات در چین رهبران و تصمیم‌گیرندگان سیاسی به تقاضاهای داخلی و انتظارات جامعه بین‌المللی پاسخگوتر شده‌اند.

مجموعه ملاحظات فوق‌همراه با بوروکراتیزه‌تر شدن روند سیاست‌گذاری خارجی در چین حاکی از پیوستگی و هماهنگی هر چه بیشتر سیاست‌های داخلی با سیاست خارجی است؛ اگرچه تا انطباق کامل آنها پکن هنوز راه درازی در پیش دارد.

در پایان طرح این سؤال زمینه بررسی‌های بیشتر سیاست اصلاحات چین را فراهم می‌نماید و آن اینکه: آیا چین جدید ارزش‌ها و هنجارهای بین‌المللی را وارد سیستم داخلی می‌کند؟ یا اینکه برای رسیدن به منافع تاکتیکی خود را با نرم‌های بین‌المللی مطابقت می‌دهد؟ ●

### افزایش توجه به امر تخصص و حرفه‌ای‌گری در دوره اصلاحات، که محور آن اطلاعات و تحقیق بود، در تمامی بخش‌های اقتصادی، صنعتی، تجاری تسری یافت

"یانگ"، دو پژوهشگر دیگر امور چین، اقتصاد چین برخلاف گذشته به طور روزافزون گرایش بازاری (Market Oriented) پیدا کرده و عمیقاً در اقتصاد جهانی درگیر شده است.

پیوستن چین به پیمان CTBT در سال ۱۹۹۶ و امضاء پروتکل مونترال در مورد لایه اوزون رامی توان نمودهای بارز دیگری از رویکرد جهان‌گرایی چین تلقی کرد. خلاصه آنکه روح همکاری با جامعه بین‌المللی از سوی چین از آنجا سرچشمه می‌گیرد که وابستگی متقابل جهانی شرایطی را فراهم می‌آورد که منافع اقتصادی، امنیتی و حیثیتی چین در قالب همکاری تأمین می‌گردد و جهان‌گرایی چنین شرایطی را مهیا می‌نماید.

### تمرکززدایی از نظام مدیریتی و فرایند تصمیم‌گیری، ویژگی عمده دیگر تحولات مربوط به نظام سیاسی چین به شمار می‌رود

محلی و استانی را محدود کرده باشد، ولی در عمل پکن چشم خود را بر بعضی ابتکارات و سیاست‌های محلی که برای پیشبرد اهداف اقتصادی، تجاری اعمال می‌شود می‌بندد. این امر معنایی جز افزایش قدرت مانور سازمان‌ها و نهادهای محلی و منطقه‌ای در مقابل دولت مرکزی ندارد. به عبارت دیگر دولت مرکزی افزایش اختیارات دولت‌ها و سازمان‌های محلی و منطقه‌ای در امور اقتصادی را هم به صورت بالقوه (Defacto) و هم به حالت واقعی و عملی (Dejure) پذیرفته است. به همین ترتیب دولت مرکزی دست استان‌های ساحلی و همجوار با سایر کشورها نظیر کانتون، سی‌چوان و یونان را برای برقراری ارتباط مستقیم تجاری و اقتصادی با آن کشورها و جذب سرمایه‌های خارجی و همچنین با سازمان‌های بین‌المللی برای جلب منافع خود کاملاً باز گذاشته است.

نکته قابل توجه در این روند (دادن اختیارات گسترده به دولت‌ها و سازمان‌های محلی و استانی) اینک گرچه درگیر شدن آنها با مسائل مربوط به سیاست خارجی با اهداف اقتصادی صورت گرفت، ولی آثار دیپلماتیک و استراتژیک مهمی از خود بر جای گذاشت. کما اینکه این مراودات اقتصادی توانست بر روابط نه‌چندان حسنه چین با کشورهای نظیر ویتنام، روسیه و کره جنوبی تأثیر مثبت بگذارد.

### ۴. جهان‌گرایی (Globalization)

جهان‌گرایی در سیاست خارجی و سیاست‌های مربوط به امنیت ملی چین از سال ۱۹۷۸ آغاز شد و جهان‌گرایی اقتصادی، جهان‌گرایی اطلاعاتی و افزایش مذاکرات چندجانبه در موضوعات امنیت ملی را در بر گرفت. تز وابستگی متقابل، محصول طبیعی جهان‌گرایی موجب گسترش همکاری‌های بین‌المللی است. در باره چین این طور ادعا می‌شود که افزایش این همکاری‌های بین‌المللی از میزان تعصب پکن برای پیروی از سیاست‌های ملی تنگ‌نظرانه و توسل به سیاست عریان یا Real Politik می‌کاهد. توماس مور در سال ۱۹۹۸ درباره سیاست جهان‌گرایی چین گفت چینی‌ها پذیرای جهان‌گرایی به عنوان یک روش برای دستیابی به مدرنیسم هستند، ولی این برای آنها هدف نیست، بلکه تنها یک وسیله است.

"لمپتون"، صاحب‌نظر مسائل چین، معتقد است چینی‌ها با ظرافت در همراه شدن با سیاست جهان‌گرایی، هم روحیه همکاری‌های بین‌المللی خود را افزایش دادند و هم منافع ملی خود را مدنظر داشتند و با مهارت توانستند این دو را با هم تطبیق دهند. به گفته "مور" و